خبر

امضای تفاهم نامه توسعه همکاری ها

استاندار گلستان در مراسم امضای تفاهم نامه توسـعه همکاری با اسـتان منگستائو کشور قزاقستان گفت: این تفاهم زمینه ساز گسترش همـکاری ها و تعامل بین دو اسـتان بوده و گلستان و منگستائو می توانند شرکای خوبی در روابط اقتصادی و تجاری باشـند. در این تفاهم نامه که استانداران گلستان و منگستائو آن را امضا کردند، دو طرف آمادگی خود را برای تقویت همکاری در زمینه های کشـاورزی، صنعتی و گردشگری اعلام نمودند.

حسن صادقلو در این مراسم با بیان توانمندی ها و ظرفیت این استان اظهارداشت: گلستان دارای مواهب طبیعی و توانمندی های بسیار بوده و سالها بوده که میزبان جمعی از مردم قزاق است و به همین جهت ما قزاقستان را کشور دوست صمیمی خود می دانیم و علاقه مند به گسترش همکاری ها در حوزه های مختلف اقتصادی هستیم.وی اضافه کرد: علاقه مندیم از طریق بندر اکتائو علاوه بر تامین بخشی از نیازهای قزاقستان، نیازهای کشورهای cis را نیز رفع کنیم و زمینه این همکاری را تا چین گسترش بدهیم.استاندار گلستان همچنین به بندر در حال ساخت در شهرستان گمیشان این اسـتان اشاره کرد و افزود: بهره برداری از این بندر می تواند جهش خوبی در حوزه صادرات به قزاقسـتان و دیگر کشورهای منطقه ایجاد کند.آذربایف استاندار منگستائو قزاقستان نیز در سخنانی حجم مبادلات بین دو استان را ناکافی دانست و گفت: ما به دنبال افزایش همکاری های تجاری و اقتصادی از طریق بندری و راه آهن هستیم و در پی واردات میوه و صیفی از گلستان هستیم و در مقابل می توانیم گوشت قرمز به جمهوری اسلامی ایران صادر کنیم.

وی، توانمنـدی هـای گلسـتان را در زمینه گردشگری بویژه طبیعت گردی و گردشگری سلامت بسـیار خوب توصیف کرد و آن را زمینه ساز سفر اتباع قزاق به گلستان خواند.

رمضان بهرامی رئیس اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی گرگان نیز با ابراز امیدواری گسـترش همکاریهای اقتصادی دو اسـتان خاطرنشـان کرد: مقرر شـده است دبیرخانه پیگیری اجرایی شدن این تفاهم نامه در اتاق گرگان و اکتائو مستقر باشد.

صباح گلستان در قزاقستان کارخانه شیر تاسیس می کند

رئیس جهاد کشاورزی گلستان که در سفر سه روزه هیات اقتصادی استان به قزاقستان حضور داشت، گفت: یک شرکت تولید محصولات لبنی گلسـتان، کارخانه شیر پاسـتوریزه در منطقه آزاد تجاری اقتصادی بندر آکتائو کشور قزاقستان تاسیس می کند.مختار مهاجر اظهار داشـت: با توجه به رایزنی هایی که در ۲ روز گذشته با نماینده وزیر سرمایه گذاری قزاقستان انجام شد در این زمینه موافقت گردید.وی با اشـاره به بخش هایی از توافـق نامه احداث این کارخانه، گفت: مقرر شد ۱۰ هکتار زمین برای احداث این کارخانه در اختیار قرار گیرد و ۱۰ سـال معافیت مالیاتی بـرای آن در نظر گرفته شـود.رئیس سـازمان جهادکشاورزی گلستان گفت: در سفر هیات اقتصادی استان به قزاقسـتان در زمینه کشاورزی، خرید کود، کشت فرا سـرزمینی و شیلات با این کشور به توافقات مهمی دست یافتیم.مهاجر تصریح کرد: یکی از مواردی که در نشسـت با گروه های مختلف کاری قزاقستان مطرح شد، بحث خریـد کود اوره و آمونیاک بود و مقرر شـد که آخرین قیمت تمام شـده برای تحویل به تجار ما در بندر خشک اینچه برون را ارزیابی و اعلام کننـد تا اقدامات بعدی برای واردات آن انجام گیرد. وی یادآور شد: در مورد کشت فراسرزمینی و ارائه خدمات فنی و مشاوره ای به قزاقسـتان نیز مقرر شـد که نشست هایی در اسـتان برگزار و گروهی از سـازمان نظام مهندسـی کشاورزی گلسـتان به این کشور اعزام شوند تا شرایط قزاقستان را برای توسعه این بخش بررسی کرده و مقدمات کشت فرا سرزمینی و سرمایه گذاری فراهم شود.به گفته وی، در حوزه شـیلات و تفاهـم نامه ها در خصوص نیازمندی های دو کشور نیز بررسی هایی انجام و قرار شد در آینده نشسـت های تخصصی تر برگزار شود.

قطار گردشگری قزاقستان - ایران راه اندازی می شود

مدیرکل میراث فرهنگی، صنایع دسـتی و گردشگری گلستان گفت: به منظور راه اندازی قطار گردشگری ایران (اینچه برون) قزاقستان مذاکراتی با بخش خصوصی و دولتی استان منگستائو این کشور انجام شد و مسئولان این کشور موافقت خود را اعلام کردند. ابراهیم کریمی اظهار داشـت: مذاکرات بـا بخش خصوصی و دولتی بندر آکتائو اسـتان منگسـتائو در سـه محور برقراری پرواز گرگان–آکتائو، قطار گردشگری قزاقستان –اینچه برون (واقع در شرق گلسـتان) و تبادلات گردشگری دو کشـور و بویژه دو استان منگستائو و گلستان انجام شـد.وی در مورد قطار گردشـگری اضافه کرد که با توجه به زیرساخت های منطقه گردشگری اینچه برون و ظرفیـت خط آهن بین المللی ایران – ترکمنسـتان – قزاقسـتان، طرف قزاقسـتانی موافقت خود را با راه اندازی قطار گردشـگری اعلام کرد و با اخذ موافقت کشـور ترکمنسـتان این قطار فعال می شود. به گفته وی، مدیرکل راه آهن شـمال شرق ۲ (گلستان) نیز که در جلسـه مذاکرات حضور داشـت ، برای راه اندازی این قطار اعلام آمادگی کرد. کریمی با اشـاره به انجام مذاکرات درباره پرواز گرگان – آکتائو نیز گفت: پیش از این نیز مذاکراتی در همین باره انجام شده بود، اما در عمل نتیجه ای به دنبال نداشـت و در این دیدار مقرر کردیم شرکت کاسپین با طرف قزاقستانی یک شرکت پروازی مشترک تشکیل دهند تا این پرواز که برای هر دو استان مهم است، برقرار گردد.وی درباره محور سوم مذاکرات نیز گفت: در خصوص تبادلات گردشـگری دو کشـور، جلسـاتی با مدیران تورهای گردشـگری قزاقسـتان و نمایندگان و مدیران دفاتر مسافرتی استان برگزار و مقرر شد طرف قزاقستانی از گرگان و ظرفیت های گردشـگری بویژه در حوزه گردشگری سلامت بازدید نماید و در صورت آمادگی، در حاشیه جشنواره بین المللی فرهنگ اقـوام ایران زمین، تفاهم نامه ها و قراردادهای مربوطه انجام شود.

خطر خشکسالی گلستان را تهدید می کند

مدیرکل دفتر مدیریت بحران استانداری گلستان با اشاره به فقدان اطلاعات جامع خشکسـالی استان گفت: این استان طی یک دهه گذشته در برخی از سال‌ها در معرض خشکسالی ضعیف تا شدید قرار گرفت اما چون بانک اطلاعاتی جامع و کاملی در این زمینه وجود ندارد، نمی توان آمار مقایسه ای در این بخش ارائه کرد.

به گزارش ایرنا به نقل از همشهری»صادقعلی مقدم» به اطلاعات یک گزارش ۷ سـاله اشاره کرد و افزود: طبق آخرین اعلام سـازمان مدیریت بحران کشور که مربوط به ۸٤ ماه گذشـته تا پایان شـهریور ماه امسـال است، ۲/۶۹درصد مساحت استان درگیر خشکسالی بوده اند. هرچند اعتقاد ما براین اسـت که مسـاحت و به تبع آن خسارت های این پدیده، خیلی بیشتر از آماری است که در این گزارش بیان شده است.

به گفته وی در همین گزارش آمده اسـت که ٤ درصد مساحت استان از جمله شهرستان های گالیکش، کلاله و مینودشت از خشکسالی بسیار شدید رنج می برند.

مدیرکل دفتر مدیریت بحران استانداری گلستان درباره میـزان برخورداری گلسـتان از اعتبارات خشکسـالی گفـت: تفاوت دیدگاه بین دسـتگاه‌های متولی در ارائه آمار بارش ها موجب شـده اسـت تا در سـال زراعی ۹۱-۹۲ سـازمان مدیریت بحران کشور، اعتقاد چندانی به تأثیر خشکسالی در این اسـتان نداشته باشد. این در حالی اسـت که در همان سال بر اثر بروز خشکسالی و از بین رفتن محصولات کشاورزی، بیش از ۸۰۰ میلیارد تومان خسارت به استان وارد شد. وی ادامه داد: در سال زراعی ۹۳-۹٤ نیز بخش‌هایی از اسـتان تحت تأثیر این پدیده قرار گرفت که مانند سنوات گذشته بازهم بخش کشاورزی بیش از ۸۵۰ میلیارد تومان خسارت متحمل شد. همچنین در سـال زارعی گذشته سازمان مدیریت بحران، خشکسـالی را در استان تأیید نکرد در حالی که بخش هایی از اسـتان به صورت محـدود از این پدیده خسارت دیده بودند.امسال نیز از هم اکنون بخش‌هایی از استان به ویژه در مناطق شمالی متأثر از خشکسالی است. مدیرکل دفتر مدیریت بحران اسـتانداری گلستان ادامه داد: گلسـتان به دلیل شـرایط ویژه ای کـه در تولیدات بخش کشاورزی دارد و بستر تولید نیز عمدتا در مناطق روستایی است، از خشکسالی خسارت های زیادی دیده اسـت. به طوری که معیشـت، درآمد و اقتصاد جوامع روسـتایی به بخش کشاورزی وابسته است.مقدم با بیان اینکه از میزان خسـارات وارد شده ناشی از خشکسالی عدد دقیقی وجود ندارد تصریح کرد: وقوع خشکسالی یا موجـب از بین رفتن محصولات در برخی از سـال ها شـده و یا میزان تولید را به شـدت کاهـش داده، از همین رو بیشـترین خسـارت‌های ناشی از خشکسالی متوجه روستائیان بوده است. وی یادآور شد: همانگونه که خشکسالی های سیستان موجب مهاجرت ساکنان آن منطقه به سایر مناطق از جمله گلستان شد، خشکسالی هایی که در چند سال گذشته در بخش های از گلستان رخ داده روند مهاجرت را تغییر داده اسـت.مقدم اظهار داشـت: کاهش شـدید منابع آبی در برخـی از مناطق، موجب شده اسـت تا روستاییان که عمده فعالیت آنان کشـاورزی و دامپروری بود دست از شغل خود بردارند و تولید را رها کرده و به سمت شهرهای بزرگ بروند که مسـائل و آسیب های اجتماعی و فرهنگی زیادی را در پی داشته است. مهاجرت گسترده روستاییان اصلی ترین پیامد اجتماعی این خشکسالی هاست.

وی افزود: کاهش جمعیت برخی از روستاهای درگیر با این پدیده به خوبی شاهدی بر این مدعاست.

وی به تاثیرات وقوع خشکسـالی بر صنایع اشـاره کرد و گفت: صنایعی که در اسـتان شـکل گرفته عمدتا در بخـش کشـاورزی اسـت و فعالیت با ظرفیـت پایین موجب کاهش اشـتغال نیـروی کار، کاهـش درآمد و اتلاف سـرمایه گذاری‌ها شـود که در ردیف خسارت های پنهان خشکسالی به شـمار می آید.علیرغم تاکید مسئولان و کارشناسان بر وجود خطر خشکسالی شدید در گلسـتان، این استان همچنان مشـمول بند ۱۱ و ۱۲ قانون سـتاد بحران کشور نشده و از استان های خشک کشـور به شـمار نمی‌رود.علاوه بر آن با در نظر گرفتن گلستان به عنوان استانی که در شمال یعنی در ناحیه آب و هوایی معتدل کشـور قرار دارد و با بررسـی موقعیت استان براساس شاخص های عمومی عددی و نه شرایط حقیقی، گلسـتان در حال حاضر به عنوان یکی از استان هـای مبـدا در انتقال آب معرفی می شـود و این یعنی بخشـی از کمبود آب سمنان از انتقال آب از گلستان به این استان تامین می شود.

هنرمندان معلول گلستانی در جشنواره تئاتر معلولین درخشیدند

معلولان استان گلستان در چهارمین جشنواره بین المللی تئاتر امید آفرین معلولین که با شـعار ‹جشن دوستی ها با احترام به تفاوت ها› در اصفهان برگزار شـد، ۴ عنوان برتر کسب کردند.به گزارش ایرنا این جشنواره با اهداف آموزشی، کسـب مهارت، ارتقای دانش و انتقال تجربه درفعالیت‌های آتی و امیدآفرین معلولان از ۱۲ تا ۱۷ آذرماه در شهر اصفهان و با حضور گروه های داخلی و خارجی برگزار شد.دراین جشنواره ۲۰۰ هنرمند معلول در قالب ۳۵ گروه اصلی و ۶گروه دربخش جنبی از ۲۴ اسـتان و کشورهای بلژیک، ایتالیا، هلند، ارمنستان، اوگاندا و هند به مدت پنج روز در بخش تئاتر خیابانی، کودک و بزرگسال و براساس نوع معلولیت شامل نابینایی، ناشنوایی، جسمی حرکتی، کم توان ذهنی و اعصاب و روان در چهار مرکز هنر سرای خورشید، تالار فرشچیان، تالار هنر و دانشگاه اصفهان با هم رقابت کردند.در چهارمین جشـنواره بین المللی تئاتر امید آفرین دراصفهـان، ۳۳ اثر به دبیرخانه ستاد ارسال شد ،که در مراسم پایانی از میان ۶ اثر برگزیده داوران، نمایشنامه «گاهی به من نگاهی» از استان گلستان به کارگردانی صاحب بوستانی عنوان سوم را کسب کرد و در بخش های مختلف صاحب مقام شد.

فرمانده انتظامی گرگان خبر داد

عاملان تخریب خودروهای عدالت ۸۸ دستگیر شدند

فرمانده انتظامی گرگان از دستگیری عاملان تخریـب خودروهای خیابان عدالـت ۸۸ این شهرسـتان خبر داد. بـه گـزارش فارس رضا عسـگری در خصوص تخریـب خودروهای شهروندان در خیابان عدالت ۸۸ این شهرسـتان بیان داشت: سـاعت ۱۸ و ۴۰ دقیقه از طریق پلیس ۱۱۰ موضوع به پلیس اطلاع داده شد.وی ادامه داد: بلافاصله تیم‌های عملیاتی پلیس ۱۱۰ وارد عمل شدند و با توجه به اینکه این افراد با خودروی پراید و پلاک مشخص در محل دیده شده بودند، بلافاصله عملیات دستگیری افراد با همکاری تمام گشت‌های فعال آغاز شد.فرمانده انتظامی گرگان بیان کرد: در کمتر از دو سـاعت ۲ نفر از این افراد شناسایی و دستگیر شدند و تحقیقات برای دستگیری ۳نفر دیگر همچنان ادامه دارد.عسگری گفت: اینکه این افراد به چه دلیل ارتکاب به این جرم شدند در دست بررسی است اما در هنگام دسـتگیری، این ۲ نفر حالت عادی نداشتند اما نظر قطعی در این موضوع منوط به تحقیقات بیشتر و نظر پزشکی قانونی اسـت.مطابق گزارش پلیس حوالی ساعت ۱۸ و ۴۰ دقیقه جمعه شب گذشته تعدادی اوباش با وسایل سخت اقدام به شکستن شیشه ها و آسیب رساندن به خودروهای پارک شـده در داخل کوچه عدالت ۸۸ و ایجاد رعب و وحشت کردند.سرهنگ عسگری با اشاره به بازتاب تجاوز صورت گرفته در فضای مجازی و شایعات پیرامون آن از مردم خواست تا دستگیری و مشخص شدن انگیزه متهمان؛ اخبار را از مراجع رسمی دریافت کنند.

خبر

گلایه باغداران خسارت دیده از کم توجهی مسئولان

تجمع باغداران کردکوی در فرمانداری

۱۰۰ باغدار کردکویی با حضور در فرمانداری این شهر از فرماندار خواستند تا پیگیر مشکلات و خسارات ناشی از سرمای اخیر باشد.

به گزارش خبرگزاری صدا و سیما سوال همه کشـاورزان کردکویی این بـود که چرا دولت سیاست یک بام و دو هوا را در بحث خسارت به باغات مرکبات دنبال می کند ؟

آنها با اشـاره بـه اینکه هم اکنون در اسـتان مازندران پرتقال درجه سه به ازای هر کیلو ۵۵۰ تومان خریداری می شود اظهار داشتند: این در حالی اسـت که در گلستان هیچ محصولی از کشـاورزان خریداری نمی شود.این باغداران از فرماندار خواستند تا پیگیر خرید مرکبات از سوی دولت شوند .بخشدار مرکزی کردکوی در جمع باغداران حاضر شـد و توضیح داد: مرکبات باغداران مازندرانی از سـوی دولت خریداری نشـده و یک شـرکت خصوصی در قالب یک شـرکت تعاونی اقدام به خرید مرکبات کرده اسـت. اما توضیحات بخشدار مرکزی، باغداران را قانع نکرد و محمد روحانی فرد قول داد که مشـکلات آنها را به مسئولان ارشد استان منتقل و از این طریق مشکلات این صنف را پیگیری کند.

برای ۴ هزار واحد کارگاهی در استان تنها ۱۳بازرس کار وجود دارد

کمبود بازرس کار در گلستان

مدیرکل تعاون، کار و رفاه اجتماعی گلسـتان گفت: با وجـود تاکید بر توجه به امور ایمنی حفاظتی در کارگاه های بخش های مختلف همچون سـاختمان، هم اینک در بسیاری از کارگاه های کوچک اسـتان مسائل ایمنی به درستی رعایت نشده و منجر به بروز حوادث ناشـی از کار می شود. سـعید مازندرانی در حاشـیه بازدید از یک کارگاه سـاختمانی در گرگان که به منظور نظارت و بررسی رعایت امور ایمنی در کارگاه ها انجام شد، افزود: هزینه حوادث ناشـی از کار در کشور با هزینه های عمرانی برابری می کند.

وی اضافـه کرد: افزایش سـطح نظارت ها و آموزش ها، می توانـد حوادث را کاهش داده و در نهایت سرمایه کشور را به سمت مسایل بهداشتی و رفاهی مردم سوق دهد.

مدیر کل تعاون کار و رفاه اجتماعی گلسـتان بـا تاکید براینکه پیمانکاران و کارفرمایان باید مسـایل ایمنی را در اولویت کاری قرار دهند، گفت: تعداد بازرسـان کار در اسـتان ۱۳ نفر است که این تعداد برای نظارت بر افزون بر ۴ هزار واحد کارگاهی بسیار کم است.مازندرانی همچنین بر ضرورت اجرای سـاخت و ساز توسـط افراد متخصص و اسـتقرار دپارتمان ایمنی در همه کارگاه های سـاختمانی تاکید کرد و افـزود: آموزش ایمنی برای همه گروه های کاری شـاغل در کارگاه ضروری است و باعث کاهش حوادث ناشـی از کار خواهد شد.براساس آمارها، به طور میانگین نزدیک به ۴۴ درصد از حوادث ناشـی از کار کشور در صنعت ساختمان اتفاق می افتد.

آگهی مجمع عمومی

به اطلاع اعضای محترم انجمن صنفی تولید کنندگان شن و ماسه استان گلستان می رساند:

مجمع عمومی عادی انجمن روز یک شنبه ۹۵/۱۰/۵ راس ساعت ۱۰ صبح برگزار می گردد.

مکان: کیلومتر ۲ جاده علی آباد به آزادشهر ـ جنب پل سرخ محله ـ کارگاه تولیدی صنعتی کندوان سابق(خاندوزی)

دستور کار:

ـ انتخاب بازرس انجمن

ـ سایر موارد که در صلاحیت مجمع عادی باشد.

هیات مدیره انجمن

استخدام

شرکت پخش سراسری یک و یک جهت تکمیل کادر فروش خود در استان گلستان به تعدادی فروشنده با شرایط ذیل نیازمند می باشد.

الف ـ دارای حداقل مدرک تحصیلی (دیپلم)
ب ـ دارای سابقه فروشندگی در سطح استان و آشنا به منطقه فروش
ج ـ دارای روابط عمومی عالی جهت ارتباط با مشتریان
د ـ فروشنده آقا و خانم

آدرس: گرگان ـ انتهای بلوار جرجان ـ مقابل جرجان ۲۸ (مراجعه حضوری)
شماره تماس: ۱ ـ ۰۱۷۳۲۱۳۱۶۸۰ ـ ۳۲۱۳۱۷۹۶

آگهی مناقصه عمومی

شهرداری گرگان در نظر دارد اجرای عملیات مرمت کانال و جدول در محدوده شهرداری منطقه سه را با مبلغ برآورد اولیه ۲/۷۸۶/۰۷۸/۲۲۰ ریال بدون تعدیل بر مبنای فهرست بهاء پایه رشته ابنیه سال ۱۳۹۵، برآورد، نقشه و مشخصات فنی پیوست آگهی مناقصه به شرکت های پیمانکاری واجد شرایط واگذار نماید. لذا شرکتهای پیمانکاری دارای گواهینامه صلاحیت پیمانکاری پایه رشته ابنیه و ساختمان ، راه و ترابری و آب می توانند از تاریخ ۹۵/۹/۲۲ لغایت آخر وقت اداری مورخ ۹۵/۱۰/۴ به واحد امور قراردادهای شهرداری به آدرس گرگان ـ میدان شهرداری ـ شهرداری گرگان ـ طبقه سوم و یا به سایت شهرداری گرگان به آدرس اینترنتی WWW.GORGAN.IR مراجعه و ضمن دریافت اسناد مناقصه نسبت به تکمیل و ارائه اسناد در پاکت الف (تضمین شرکت در مناقصه) پاکت ب (اساسنامه، آگهی تاسیس و آخرین تغییرات شرکت، رزومه، صلاحیت پیمانکاری، اسناد و مدارک شرکت در مناقصه) و پاکت ج(پیشنهاد قیمت) به شرح ذیل در مدت زمان تعیین شده در متن آگهی در پاکت لاک و مهر شده به واحد دبیرخانه شهرداری به آدرس: گرگان ـ میدان شهرداری ـ شهرداری گرگان اقدام نمایند.

حسین صادقلو ـ شهردار گرگان تلفن تماس: ۰۱۷۳۲۲۴۰۷۵۲

شهرداری گرگان تاسیس ۱۳۰۴

» آگهی‌های ثبتی

آگهی تحدید حدود اختصاصی

تحدید حدود ششـدانگ یک قطعه زمین که در آن احداث بنا شده است به مساحت ۳۰۰ مترمربع پلاک ۲۵۹۲ فرعی از ۱۰۸اصلی بخش ۳ ثبت گرگان ملکی خانم زینب قهرمان فرزند مرادعلی در سـاعت ۱۰ صبح روز دوشنبه ۱۳۹۵/۱۰/۲۰ در محـل وقوع ملک واقع درگرگان ـ انتهای خیابان امام رضا ـ ابتدای ۳۰ متری منظریه ـ قطعه چهارم بعمل خواهد آمد از این رو چنانچه مجاوری نسـبت به حدود یا حقوق ارتفاقی حقی برای خود قائل است می تواند فقط تا سی روز از تاریخ تنظیم صورتمجلس تحدید حدود اعتراض خود را کتبا با ذکر شماره پلاک به اداره ثبت شهرستان گرگان تسلیم نموده و علاوه برآن ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض به مرجع ثبتی دادخواست به مرجع ذیصلاح قضایی تقدیم نماید در غیر اینصورت متقاضی ثبت یا نماینده قانونی وی می تواند بدادگاه مربوطه مراجعه و گواهی عدم تقدیم دادخواست را دریافت و به اداره ثبت تسلیم نماید بدیهی است در صورت عدم وصول اعتراض اداره ثبت وفق مقررات مبادرت به صدور سند مالکیت خواهد نمود.

محمد اسماعیل پور ـ کفیل اداره ثبت اسناد و املاک شهرستان گرگان ـ
۶۵۲۳ م الف

روزنامه گلشن مهر
۰۱۷۳۲۲۵۱۳۱۶

نسخه اینترنتی روزنامه گلشن مهر www.golshanemehr.ir

سخنی درباب ترجمه متون ادبی

درباره ترجمه کتاب واحه غروب از بهاء طاهر

محبوبه افشاری– ترجمه رمان عربی در قیاس با ترجمه رمان از زبان‌های دیگر مثل فرانسوی، انگلیسـی و روسی در ایران هنری نوپا به شمار می‌رود و من به‌جرئـت می‌توانم بگویم قبل از تحصیل در رشـته زبان و ادبیـات عرب، حتی یـک رمان عربی هم نخوانده بودم! نه اینکه بود و نخواندم، نه! حتی در حال حاضر نیز رمان‌های ترجمه شـده از عربی به فارسـی انگشت شمارند و با توجه به قدمت رمان‌نویسی در کشورهای عربی این امر بسیار عجیب می‌نماید. باید از تمام کسانی که در این سال‌ها به ترجمه رمان عربی پرداخته‌اند، تشکر کرد و در نظر داشت که زبان عربی، سنگینی و لحن خود را بر مترجم تحمیل می‌کند و گاه مترجمان زبردست نیز گرفتار نحو و دستور زبان عربی می‌شـوند. بهبود و رونق این فن، توجه ویژه و توان بیشـتری را می‌طلبد تا هم اعتماد و علاقه مخاطبان ایرانی جلب شود و هم مترجم زبان عربی با کسب مهارت‌های بیشتر ترجمه و اشراف به زبان و نگارش فارسی بتواند ترجمه‌ای شـیوا و سلِیس در حد رمان‌های موفق دیگر، مثل جنایت و مکافات، صد سال تنهایی و کوری و... ارائه دهد. اشتباه در ترجمه ممکن است مسیر روایی رمان را به بیراهه بکشد یا در روند فضاسازی تصویر شده به‌وسیله نویسنده و دریافت آن توسط خواننده خلل ایجاد کند. مخاطب با متن همراه می‌شـود و هر اشتباه مانند یک دست‌انداز و مانع، در تسلسل این همراهی مشکل ایجاد می‌کند و لذت خواندن را می‌کاهد.

اشتباه دید (slip of the eye) در حین ترجمه که احتمال رخ دادن آن بسیار است، نودونه درصد در ویرایش اولیه در ارتباط با بستر روایی و به دست خود مترجم برطرف می‌شود. از آن دست که مثلاً عشب (علف) را «عش» ببیند و لانه معنی کند یا جذوع (تنه‌های درخت) را «جذور» ببیند و «ریشـه‌ها» معنی کند، اما انتقال نادرست معنا و همین طور اشتباهات نگارشی و جمله‌بندی‌های سوهان‌وار که از سر تساهل رها شده و روح و روان مخاطب را خراش می‌دهند، قابل بخشش نیست.

زمانی که به من پیشـنهاد شد تا رمان واحه غروب، نوشته بهاء طاهر با ترجمه رحیم فروغی را بخوانم و در مورد ترجمه آن چیزی بنویسم، بنا را گذاشـتم بر این که مانند هر مخاطب دیگری و با همان رغبتی که از دیرباز با من اسـت کتاب را بخوانم و اگر در طی خواندن به موضوعی مبهم یا نارسا برخوردم آن را علامت بگذارم تا بعد از اتمام کتاب برای روشن شدن نکته‌های مبهم ایجاد شده به اصل کتاب برگردم و از درستی آن مطمئن شوم. قصدم به هیچ عنوان تطبیق سطربه‌سطر کتاب نبوده که نه میلی به این کار داشـتم و نه وقتش را و البته بیشـتر بر این باور بودم مترجمی که کتابی با این حجم و سبک و سیاق را برای ترجمه برگزیده، بی‌گدار به آب نزده اسـت. واحه غروب، رمانی خوش‌خوان اسـت که لحن دلنشینی دارد و اطلاعات تاریخی جالبی در مورد مصر قرن نوزده و اساطیر آن در قالب ماجرایی خواندنی به مخاطب خود می‌دهد. و به نظر من زیباترین بخش این کتاب بخش اسکندر است که بسیار شیوا ترجمه شده است.در صفحات آغازین رمان که ماجرای آن مربوط به وقایع قرن نوزدهم در مصر و مقارن با سلطه انگلیس بر آن کشور است، با محمود و همسرش کاترین آشنا شدم با این گمان که محمود هم‌زمان با دریافت مأموریت برای سـفری پر رنج به سیوه قصد دارد همسر اروپایی خود کاترین را به اجبار همراه خود ببرد، به این امید که سیوه جایی باشد تا کاترین و او کشته شوند و حدس می‌زدم در ادامه پرده از خیانت کاترین به همسـرش یا جاسوس بودن او برداشته می‌شود و با این گمان کتاب را به پایان رساندم، اما این ابهام همچنان باقی مانده بود. به کتاب واحه الغروب، به زبان اصلی مراجعه کردم و متوجه شدم این ابهام برای من به دلیل ترجمه کمی نارسای سطری در صفحه نخست بخش اول کتاب و سطر دیگری در صفحه بعدی پیش آمده است. این دو سطر را با هم بخوانیم، نویسنده در سطر اول صفحه نخست این طور نوشته است:

کأنی لا أعرف کیف هی زوجتی! ألیست ذاهبة معی برضاها إلی الخطر؟

«انگار خودم نمی‌دانم او چگونه زنی اسـت! مگر نه این اسـت که او با رضایـت خودش، همراه من برای رویارویی با خطر می‌آید؟» و مترجم این طور ترجمه کرده: انگار خودم نمی‌دانم او چگونه زنی ست! اما آیا با رضایت خودش همراه من به پیشـواز خطر می‌آیـد؟(ص ۱۵)و در ادامه تا صفحه بعدی محمود از رنج و سختی سفر و هشدار دیگران در مورد این مأموریت می‌گوید و در پایان صفحه اضافه می‌کند: أعلم جیدا أنی ذاهب إلی المکان المنذور لقتلی و ربما لمقتل کاترین معی. «خوب می‌دانم به جایی می‌روم که برای کشته شدن من و شاید هم کشته شدن کاترین به همراه من در نظر گرفته شده است.» و مترجم این طور ترجمه کرده: خوب می‌دانم که برای کشته شدن، شاید هم کشته شدن کاترین به سرزمینی خطرناک می‌روم. (ص ۱۶)و متوجه شدم کاترین برخلاف دریافـت من به دلیل ایرلندی بـودن و علاقه وافرش به مصر و تنفر از انگلیسی‌ها بعد از محمود گزینه دیگری است که برای قربانی شدن در نظر گرفته شده است و تمام اشارات کنایه‌آمیز مستر هارفی، تاییدی بر زیر نظر بودن کاترین توسط انگلیسی‌هاست. البته این ابهام با خواندن کامل هر دو صفحه ایجاد می‌شـود و اشاره من به این دو سطر در این نوشته نمی‌تواند کاملاً گویا باشد. من اینجا دریافت خودم را به اشتراک می‌گذارم و خواننده این سـطور برای درک درستی یا نادرستی گفته‌ها باید به ترجمه کتاب مراجعه کند. به این دو نمونه اشاره کردم چون بعد از تمام کردن کتاب احساس می‌کردم نقطه کوری در ذهنم باقی مانده که نویسنده آن را رها کرده است.

ایراد دیگری که از نظر من به ترجمه واحه غروب وارد است، اشتباهات فاحش ویراستاری است. واضح است که اولین ویراستار هر متنِ ترجمه شده، خود مترجم است، زیرا خواننده‌ای که کتاب را تهیه می‌کَند، متنی شسته‌ورفته می‌خواهد که یا عطش خواندن را در او فرونشاند یا شناختی در مورد ادبیات یک کشـور دیگر به او بدهد و یا به کار تحلیل و نقد بخورد. ترجمه هنگامی باید به نشر سپرده شود که کاملاً از نظر مترجم بدون ایراد باشد. وظیفه ویراستار انتخابیِ ناشر تصحیح نکاتی است که از چشم نویسنده دور مانده و امری استَ طبیعی که به دلیل عادت کردن چشـم به متن پیش می‌آید. اما به نظر می‌رسـد عملاً هیچ کوششی در ویرایش نهایی متن صورت نگرفته است. نمونه‌هایی از این قبیل: رویش را به من برمی‌گرداند، نگاهم را جلب کرد، در صورت‌شان لب خند زدم و یا جمله‌های ناتمامی از این دست:

«پیغام دیروز شیخ صابر مرا به حیرت وا داشت. گفته بود جلسه امروز اجواد به جای روال همیشه که در محل سقیفه در ورودی شالی برگزار می‌شد. [؟؟؟] شکی نیست که شیخ صابر بزرگ طایفه‌ی شرقی‌ها است.» (ص ۷۶)یا جمله‌ای چنین: «به در ضمختی که پشت سرش قرار داشت و از به هم چسـباندن شاخه‌های درخت خرما ساخته شده بود، اشاره کرد...» (۱۷۳) (ضمخت به همین شکل در کتاب نوشته شده و ایراد از من نیست، چشم آقای ویراستار روشن!)

در یک دوباره خوانی، ویراسـتار نیز می‌توانسـت متوجه شـود درب (دروازه) ورودی یک آبادی چنین سسـت ساخته نمی‌شود، آن هم از شـاخه‌های خرما و مترجم نیز با یک تطبیق دوباره درمی‌یافت منظور نویسنده از این جمله: اشارإلی الباب السمیک المصنوع من جذوع نخیل متلاصقه، دربی ساخته شده از تنه‌های ضخیم نخل (جذوع من نخیل) است (۱۷۳). یا مثلاً مراوح السعف که «بادبزن‌های شاخه‌های درختان» ترجمه شده، در حالی که مترجم با کمی حواس جمعی یادش می‌آمد «السعف» به شاخه نخل می‌گویند و ترجمه زیباتر آن شاخه‌های بادبزنی نخل می‌شود که بارها در متون دیگر به آن برخورده‌ایم. و یا این جمله و فیِ الطریق صادفتنا بالفعل کل المهالک که چنین ترجمه شده: «در راه واقعاً با تمام خطرات برخورد کردیم.» (صِ ۱۳۵) در حالی که ترجمه بهتـر آن با توجه بـه معنای بالفعل (عملاً) و این که اسـکندر وصف خطرهای سفر به واحه را از دیگران شنیده بود این است: «در راه عملاً با تمام آن خطرها مواجه شدیم».همه این نکته‌های یاد شده و اشتباهات ویرایشی و بعضی ترجمه‌های تحت اللفظی دیگر در یک دوباره خوانی از سـر حوصله و تطبیق دوباره متن ترجمه شـده با اصل رمان به زبان عربی قابل اصلاح بوده‌اند.امید آن که به ترجمه رمان و داستان‌های عربی، جدی‌تر و با انگیزه بیشتری پرداخته شود و مترجمان با انتخاب آثار برتر در این زمینه به پرباری این هنر بیافزایند.

شعر جهان

فرانسـیس پیکابیا، (Francis picabia) در پاریـس زاده شـد، بیسـت و دوم ژانویه ی ۱۸۷۹ در خانه ی خیابان هشـتاد و دوم پتِی ـ شـان۱، که همان جا هم در گذشت ـ سی نوامبر ۱۹۵۳.

بـرای پیکابیـا نویسـنده و شـاعر بـودن از "کسـالت" مایه می گیـرد ـ ضعف اعصاب، اعتیاد، افسردگی، بعلاوه ی دوره های گذرای سرخوشـی. در سوئیس ـ ۱۹۱۷ ـ وقتی دکتر از نقاشـی منع اش کرد نخستین شعرهایش را نوشـت، که عامدانه عجیب و مشکل اند ـ روایت ها حذف یا پنهان گشته و اسم و صفت ها تغییر نقش هایی ناگهانی به خود می گیرند. علارغم حالات ملوّن او، دوره های کاریش را می توان به " پیـش از دادا، دادا، بعد از دادا ۲" تقسـیم کرد. هر چه بیشتر به سوی دادا پیش رفت و نوشت به این معنی بیشتر نزدیک شد: نفی هر گونه مشارکت ، برای رسیدن به انواع دیگری از ارتباط با زبان.

«گورخر کوچک»

رقصِ دهاتی در لاجْوردِ مخفی
از خَنده ای در بیشه ی « بولونی »
کمتر واقعی ست.
زمستانِ زغال در اتاقِ رفقا،
خاطرتِ را گرم می کَند.
وسعت های شکفته به نرمی
بر «گرام» ها سر می کوبند
زیر افکنده ی شش ها؛
خوشی های «بارسلون»!
یأس های جدیدش!
«موسِم» م را امّا
نخواهی فریفت!

مترجمین: شهاب الدین قناطیر – نوید دیده بان

مثل او

داستانی از فرزاد خدنگ

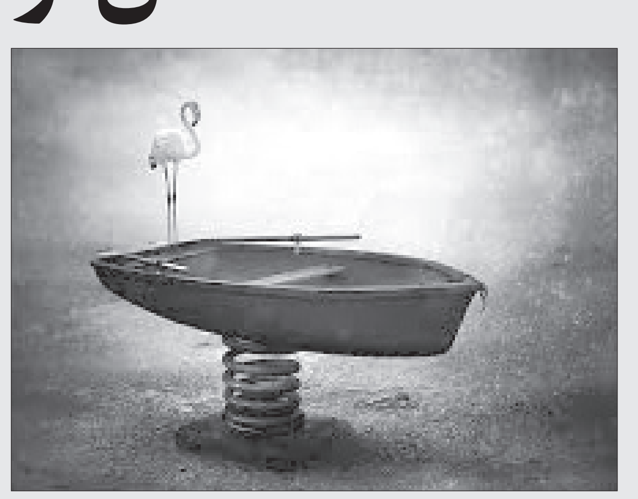

برای هرکدام از ما یک درخت انتخاب کرده بود، مثلا من انگور، مثلا نسرین سیب یا او انجیر، اینکه می گویم او یعنی تمام و هم خودش را در او می دید، هم چیزهای بیشتری. نسرین همیشه حرف های خصوصی و ته دلی اش را به عروسکش می–گوید، مثلا می شنیدم که در گوشش می گفت :«اون اونه، تافته جدابافته ست، ما ماییم مثل بقیه.»

هیچ وقت نگاه هایی که به او می کرد را فراموش نمی کنم یعنی نباید فراموش کنم، هیچ کدام از ما اجازه رفتن به روی درخت انجیر را نداشتیم، اما به او که می رسید شاید هم چون فکر می کرد فرشته است یا شاید هم پرنده و پرواز بلد است، اجازه که می داد هیچ،خودش هم برای او انجیر می چید. همین تفاوت ها و فرق گذاشتن ها بود که انجیر و درختش را برای ما تبدیل کرده بود به یک شاید رویا. به ما که می رسید نه اجازه سوال کردن داشتیم و نه اجازه از درخت بالا رفتن. روزها و شب هایمان یا حالا تابستان مان با حسرت بیشتری نسبت به بچه های دیگر می گذشت، مجبور بودیم او را تحمل کنیم یعنی او هم شده بود همراه او و باید آن ها را تحمل می کردیم.

–چرا وقتی اونو صدا میزنی صدات بلندتر و خواستنی تره؟

–تو کار بزرگترا دخالت نکن بچه...

–چرا وقتی صدات میزنه صداش بلندتر و خواستنی تره؟

–بزرگ شو مهدی، بزررگ...

تابستان هفتمی بود که از سن نسرین می گذشت. اما همه این توجهات از سه سال پیش شروع شده بود، درست از روزی که بعد آن نه پدر داشتیم و نه مادر. نسرین پاییز امسال باید به مدرسه برود. هم ذوق دارد هم شوق. مهم روز اول است، مطمئنم درک می کند که مادر نیست تا دستش را بگیرد. راستی من هم همان مدرسه تکراری سه سال پیش اما او که از همه ما بزرگتر است تازه کلاس ششـم را رد کرده ، برای همین باید برود با بچه های دیگر روسـتای کناری. برای من که خوب است سایه او در مدرسه از بالای سرم برداشته می شود. اما ترس از اینکه دوباره او را مثال بزنند و بگویند او درسش را خوب می خوانده و تکالیفش را همیشه انجام میداده،از او کمک بگیر کمی مثل او باش و الی آخرهای تحقیر آمیز، مرا در تنگنا قرار می دهد. تابستان روز به روز می گذشت و روزها از قبل کوتاه تر اما به گرمای خودشان اضافه می کردند.

عادت روزهایمان شده بود، من هیچ، پر از سوال بی جواب. اما نسرین با عروسکش صمیمی تر می شد، حتی همین هفته پیش قول داده بود او را به مدرسه ببرد، توی کیفش پنهان کند و بگوید زنگ های تفریح اتفاق های مهمتری می افتد. اما او فقط به صحبت های نسرین می خندید.شخصیت عجیبی داشت شبیه کسی که درست یادم نمی آید، بود. موهایش از نسرین سیاه تر و پرکلاغی تر. مادربزرگم همیشه خودش می بافت، بافتن که نه یک جوری چندساعت نوازش و بعد چند گره که اگر روسری اش وقت بازی کمی جا به جا می شد تمام دخترهای هم بازی اش با هم بپرسند:«کی موهاتو انقده خشگل بافته؟»

تابستان هم برای نسرین تمام می شد هم برای او، همه منتظر بودیم ولی من به دنبال چیزی در اواسط تابستان می گشتم، از همان چیز فرار می کردم، از همانی که باعث می شد، صدای پدربزرگ در چند خانه راست و چپ خانه شان بپیچد و من به او بیشتر با نگاه و نگاه کنم.

اتفاق های زیادی می افتد که فکر می کنم او چقدر می تواند او باشد. من سنی ندارم اما وقتی یک حس برای سه سال ادامه پیدا کند، حتما دلیل منطقی و وجود خارجی هم دارد و فقط از تخیلات و شاید از توهمات من نیست. گاهی اوقات این حس به دوستان و همکلاسیهایم هم منتقل می شود. یعنی آن ها از من فاصله می گیرند. اما من به جای اینکه فکر کنم، می توانم شبیه او باشم، باید این را پیدا کنم که چرا او است. من اصلا دنبال تقلید از او نیستم اما می توانم حدس بزنم که دقیقا در ذهنش چه می گذرد، مثلا سال گذشته وقتی نمره ی بیست می گرفت–همیشه بیست می گیرد – قبل وارد شدن به حیاط خانه مقنعه اش را مرتب می کرد ولی وقتی اتفاق دیگری می افتاد، چندتار مو حتما روی گونه اش پیدا بود. مادربزرگم را خوب می شناخت. مرتب کردن موهایش کار دل بخواه همیشگیاش بود. من دیگران را هم از رفتار او می شناختم. در مورد لباس پوشیدنش هم باید بگویم وقتی لباس آبی گلدارش را با آن روسری سفید که حاشیه ای قرمز را داشت می پوشید، خواستنی تر می شد، این یعنی بیشتر از شدن و بیشتر من پر از سوال های بی جواب.

–هنوز نرسیدن؟

–نهه. چرا باید الان برسن؟

–نمیدونم یه حسی بهم میگه باید الان برسن ... جرمه؟

–تو هم با این حسای بچگونت. بزرگ شو مهدی، بزرررگ.

پدربزرگ دیشب به مادربزرگ می گفت:«همین روزاس که برسه» من بیشتر به دنبال رسیدنشان بـودم تا هرکس دیگری، مثلا خوب تر می دیدم، خوب تر می شـنیدم و خوب تر منتظر بودم. مادربزرگ صبح نشده می گفت:«آره، میشه حسشون کرد.»

من تمام شب های این اواسط تابستان را از روی سکو به درخت زل زده ام، منتظرم که بیاید و اولین انجیر برسد. همیشه از رفتن زیر درخت انجیر منع شده ایم چه برسد به حالا که نزدیک رسیدنشان است و آن هم شب. کم قصه نشنیده ام که فلانی بخاطر اینکه شب زیر درخت انجیر خوابیده این طور آنطور شده، اما من با یاسر که فقط قسمتی از خودش را نداشت، صحبت می کردم، می گفت :

–ببین مهدی، بین خودمون بمونه ها، من یه جیزایی میبینم بقیه نمیبینن، حتی تو.

–مثلا چیا؟

–خیلی چیزا...

–بووو، اگه نمیخوای بگی چرا میگی از اول؟ حالا خب پس چرا بهت میگن دیوونه؟

–برای اینکه طاقت ندارن ببینن یکی بیشتر از خودشون بفهمه. حتی مامانم. اونم میگه یاسر حرف نزن، نمیدونم دوست نداره روم حساسبشن یا اونم طاقت نداره.

–فقط همین؟ چه حرف خنده داری...هه

–خن ده دار نیسس

–هستش، بعدشم یعنی اونا چیزی از تو برنداشتن؟

هرباری که به این سوال می رسیدم ساکت می شد، به گوشه ای نزدیک یا شاید هم دور خیره می شد و تا روز بعد هیچ حرفی نمی زد. مادرش دوست داشت با من صحبت کند. تنها بود اما خب از حرف نزدن یاسر بیشتر می ترسید. یاسر تمام چیزی بود که داشت، یاسری که قسمتی از خودش را نداشت. بدیهی است که من همیشه عذاب وجدان می گرفتم اما سوالم مهم تر بود و در ذهنم ربط می دادم به اینکه چرا اجازه نداریم از انجیر بچینیم، امایی که چرا میترا با ما فرق دارد، اگر میترا دختر بزرگ است خب نسرین هم دختر کوچک است پس باید به همان اندازه او برای پدربزرگ و مادربزرگ او باشد و من را هیچ درنظر بگیریم.

من از هیچ بودنم هیچ ناراحت نمی شوم اما باید ماجرا طوری باشد که به سوال هایم جواب بدهند یا نه؟ چرا میترا با اینکه دختر است می تواند از درخت بالا برود یا همیشه، همین سه سال اولین انجیر رسیده برای اوست.

من هم برادر او هستم، اسم مرا هم خودشان انتخاب کرده اند، حتی برای من هم مثل میترا درخت کاشته اند و یکدرخت به نامم زده اند، انگور. اما میترا چرا برای آن ها فرق دارد، یک نفر باید باشد که به سوال های من جواب بدهد یا نه؟ از خودشان هم که نمی شود پرسید. میترا هم که فقط بلد است بگوید:« بزرررگ شو». باید خودم بفهمم.

« ماماِن این دفعه با این کار ندارم که نیستی یا زود رفتی، فقط چند تا سوال دارم ازت، میشه بیای تو خوابم بهم جواب بدی، میترا چه فرقی با ما داره؟راز درخت انجیر چیه؟فقط همین دوتا. خسته شدم از بس اینجا روی سکو نشستم تا ببینم اولین انجیر چجوری میرسه...»

–بگم یاسر تو راز درخت انجیر رو میدونی؟

–آره، چرا میپرسی؟!

–خب برای اینکه بدونم.

–ببین مگه نمیگی یه رازه؟ خب برو از خودشون بپرس..

–اما اونا که بهم نمیگن، میترا هم که میگه بزرررررگ بشی میفهمی

–از خودشون منظورم اوناست.

–کیا؟

–شب برو زیر درخت انجیر میبینشون...

–منظورت اونان؟

–آره همونا. فقط یادت نره قدیمیا میگن اولین انجیر یازده مرداد ماه میرسـه،یعنی فردا. اینو هم اونا از قدیمیا بهم گفتن. بین خودمون باشه. حتی پدربزرگتم که بزرگروستاست یجوراییی یادش رفته. اونا با هرکی بخوان صحبت می کنن. مثلا چند باری صحبتای منو به گوش بابام رسوندن. اما خب یادته که بابام صحبت نمیکرد. بی زبون بود. اونا از بابام چیزی نمیگن واسمم ... دلم واسه صداش تنگ شده.

–مگه نمیگی بابات لال بود؟ حرف نمیزد؟

–آره اما صورتش، لبخندش، اخمش، دستاش، اینا همشون یعنی حرف زدن. بین خودمون باشه. من اینو هم میدونم که اونا ازین چیزا نمیدونن یعنی هیچی نمیفهمن.... حالا پاشو برو، موفق باشی.

چند دقیقه ای می گذرد که زیر درخت انجیر نشسته ام، مدام به اطرافم با ترس و لرز نگاه می کنم، حرف های یاسر هم ترس داشت و هم لرز.می گفت:«از همه جا و هیچ جا میان،» باد حواسم را به تکان خوردن برگ ها جلب می کند، راست می روند، چپ برمی گردند. بالا می روند، پایین می آیند، می رقصند. از ساعت دوازده گذشته است، چیزی شبیه باد بیشتر تکانشان می دهد. چپ می روند، راست می روند. از جایی بین برگ ها می آیند، اولین انجیر رسیده را به من می دهند و قبل اینکه سوال هایم را بپرسم از همان جا می روند.

مهدی؟مهدی؟ حالت خوبه؟کی به تو گفت بری زیر درخت انجیر؟ ها؟ از کی اینجایی؟

همه را می شناسم. به طرف میترا میروم، لباس آبی اش را به تن دارد، موهایش از همیشه خواب آلوده تر است. انجیر توی دستم را به او می دهم، زل می زند به انجیر، به من، به لب هایم. منتظر است چیزی بگوییم. موهای روی صورتش را مرتب می کنم. او بیشتر از همه ی ما شبیه پدر و مادرم است.

_تولدت مبارک میترا

شعر

شعری از مهدی قلایی

تو بمباران هـای ۶۲ نبودی
عزیزم/ ۶اسفند که کوهدشت
رفـت روی هوا را ندیدی/ برای همین نمی
دانی / انتظار کسی را داشتن/ که نمی دانی
قلب اش / هنوز می تپد یا نه / چه پدری از
آدم در می آورد / ما
علاوه بر دست های این روزها که همه از دور
بر آتش اند / دست های از طلب افتاده ی کنار
خیابان دیده ایم / دسـتِ هایِ روی سرِ دیده
ایم / دست های به کمر
دست های به شلوار
و النگوهایی که گرد نبودند
تو نمی دانی وقتی قلبی کنار یک باجه ی تلفن
داغ مـی ماند/ تا خبر از مغـازه های اطراف
مخابرات بگیرد که آنجا را کوبیده اند یا نه
تو نمی دانی دود سـیاه وقتی بالای شـهرت
ایستاده و سی و چند سال آزگار جم نخورده
یعنی چه؟
ما همه دلتنگیم لعنتی ها!
ما از دلبر و دلباخته / از وکیل و موکل
همشهریانی دلتنگیم/ تو تا حالا منتظر نبوده‌ای
تا خرواری خاک به خانه برگردد
و بعد که سر و روی اش را تکاند
بفهمی پدر است و بغل اش کنی
تو کسی را با خاک بغل نکرده ای
ما کنار دبستان شهید کشوری
زمین را آنقدر کندیم کندیم کندیم
تا در آن پناه گرفتیم/ حساب اش را بکن
کسی که یک گردش وضعی قلب زمین باشد
چها نمی فهمد از درون آدم ها؟
تو نمی دانی وقتی دود سیاه بلند می شود
دقیقا کجای شهر رفته روی هوا
من می دانم کجا رفته/ من می دانم دقیقا کجا
دارد می رود روی هوا/ و می ترسم
حقیقتا برای ات می ترسم
برای همه مان می ترسم/ به آرایشگرت بگو
به ابروهای ات دست نزند/ بگو مهمان مهمی
داری/ تا غرامت سال ها یی که باعث شد
پلـک هـای ام بیافتند و تو را درسـت نبینم
ببخشم/ دوستت دارم ها صدا هستند
صدایی در تو کاشته ام
که بعید می دانم / خرت خرت شکستن خربزه
و / جیر جیر درِ کابینت و
صدای گچ ها رویِ تخته ها
و انبوه ظرف های نشسته/ از یادت ببرد
عاشقی یک بدی دارد
هر کس خودش را در دیگری ادامه می دهد
دیگری در من
من در تو
تو در او
و بچه که بودم فکر می کردم
دایره کامل ترین اشکال است
جلال الدین بلخی هم گول همین سوراخ ها و
صدای نی را خورد
هی می گفت باز جوید روزگار باز جوید
با همین حرف ها شد مولانا
در مثلث ولی
ته یک چیز وقتی می رسد به سرش
که همه چیز ۱۸۰درجه عوض شده است.

برای سیلویا پلات

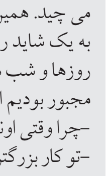

پریسـا یـزدی :تنها شـش روز پیـش از مرگ اختیاریش، سیلویا شعر لبه را نوشت. شعری که این روزها بـا ترجمه های گوناگون و همچنان در حـال ادیتش، بارها «مجازی» خوانده شـده اسـت. اما پلات از چه می گوید که نمی توانیم واقعیت آن را به فارسی برگردانیم؟ چرا شـعر جـاری و عمیق و نزدیکش اینگونه مکانیکی و دور به ما می رسد؟این نوشته گریزی کوتاه به شعریست تلخ، برنده و بی رحم، شعری که آینه ی سیلویاست...

سـیلویای ایستاده بر لبه ی باریک میان زندگی و مرگ... به چه چیز معترض اسـت؟ شاید سیلویا به سـرکوب زن اعتراض می کند، به ندیـدن و درک نشـدن واقعیت زن و بی تفاوتی جامعه نسـبت به شکسـتنش. مـاه، ناظر نقـاب زده بر چهره را می تـوان جامعه ی شـاعر در نظر گرفت، جامعه ای که به هیچ چیز آزارش نمی دهد، که بی تفاوت اسـت چرا که «به این جور چیزها عادت دارد!». شـاید شاعر از ایده آل های زیبایی تعریف شده برای زن می گریزد، وقتی زن تنها با مرگ کامل می شـود. او با کنار هم چیدن تصاویری زیبا و زنانه (؟!)، از گل رز و عطر خوش و گلوگاه شـیرین، به جسـد زنی می رسـد که لبخند پیروزی بر لـب دارد... اینکه مرده ی زنی به موفقیت مرسـوم دست یافته اسـت، این گمان را در ذهن ایجاد می کند که به اسـتاندارد هـای جامعه از زیبایـی، تنها با مرگ می توان رسید؛ و یا اینکه ایـن معیارهای محدود و فشـار حاصل از آنها، تنها زن را به سـمت نیسـتی و خودکشی سـوق می دهند. اما پررنگ تر از همه ی این تصویر ها و برداشـت ها، واقعیت مرگ اسـت. مردن، کاری که سـیلویا در آن خبره بود...زن با در آغوش کشیدن مرگ کامل شده است و نه تضعیف، خودکشی او نه از سر ترس که از شـجاعت و آگاهی او نشات می گیرد. اشاره ی سیلویا به مده آ، که در اسـاطیر یونان از خیانت شـوهرش با کشتن و دو فرزندشـان انتقام گرفت، به پیشـبرد حس خودکشـی و حق دادن بـه زن برای بازگرداندن فرزندانش به خود، کمک کرده اسـت. به ویژه که در فرهنگ یونانی خودکشـی نه یک عمل غیراخلاقی، که گاها شـرافتمندانه و محترم است. لبخند پیروزمندانه ی زن در این شـعر، چه از سـر غلبه بر زندگی و رضایتش از کامل شدن، و چه پیـروزی اش در پس گرفتن فرزندانش و همراه کردن آنها با خود، (همچون گلی منجمد که با بسـته شدن گلبرگ هایش، باز آنها را بـه خود نزدیک می کند) تصویـری هراس آور و به یاد ماندنی در ذهن خواننده است...